گفت‌وگوی «جوان» با همسر جانباز «مرتضی ترابی» از رزمندگان دفاع مقدس که ۱۱فروردین امسال به یاران شهیدش پیوست

روز خواستگاری گفت یادت باشد با یک رزمنده ازدواج کرده‌ای

■ شکوفه زمانی

مرتضی ترابی از جانبازان شیمیایی دفاع مقدس بود که بیش از سه دهه با عوارض مجروحیت شیمیایی زندگی کرد و عاقبت در ۱۱فروردین ماه ۱۳۹۹ به دوستان شهیدش پیوست. در طول دفاع مقدس، بعثی‌ها بارها از بمباران شیمیایی برای از میدان به در کردن رزمنده‌ها استفاده کردند و آنقدر گسترده از گازهای شیمیایی بهره بردند که بسیاری از این عزیزان با مجروحیت‌های شیمیایی روبه‌رو شدند. بعثی‌ها حتی در تیرماه سال ۶۶ سردشت را که یک شهر غیر نظامی بود مورد حمله شیمیایی قرار دادند و بر همین اساس هشتم تیرماه به روز مبارزه با سلاح‌های شیمیایی و میکروبی نامگذاری شد. شهادت جانباز ترابی در فروردین امسال و همین طور قرار داشتن در تیرماه و سالگرد بمباران سردشت را فرصتی دانستیم تا در گفت‌وگو با فریبا احمدی همسر جانباز ترابی، مروری بر ۳۵ سال زندگی عاشقانه وی با یک جانباز دفاع مقدس داشته باشیم.

■■■

همسرتان بزرگ شده چه خانواده‌ای بود که مسیر زندگی‌اش به جبهه و جانبازی کشید؟

همسرم متولد سال ۱۳۳۸ و بزرگ شده یک خانواده مذهبی بود. پدرش را در سال‌های بسیار دور از دست داده بود ولی آنطور که خودش می‌گفت پدرشان بسیار متدین و معتمد محله (در منطقه ۱۶ تهران) بود. از همان ابتدای شروع جنگ حاج مرتضی و برادرشان هر دو به جبهه می‌روند. ما با خانواده همسرم در یک محله زندگی می‌کردیم. بیشتر وقت‌ها مجالس اهل بیت(ع) در خانه‌مان برگزار می‌شد و بنده در همان سن و سال کم قادر به اداره کردن هیئت بودم و از همانجا هم خواستگارهایی برایم می‌آمد که آقای ترابی یکی از آنها بود.

معیار شما به عنوان یک جوان دهه شصتی برای ازدواج چه بود؟

من خواستگار زیاد داشتم ولی چون اغلب اهل دیانت نبودند نمی‌توانستم چنین افرادی را به عنوان شریک زندگی قبول کنم. حتی یک خواستگار دانشجوی پزشکی داشتم که در جواب من مبنی بر اینکه آیا شما جبهه رفتید؟ ایشان گفتند: «اگر قرار است همه جبهه بروند، کی پشت جبهه را نگه می‌دارد» بنده به او جواب رد دادم، زیرا با آرمان‌هایم بسیار فاصله داشت. یکی از شرایط ازدواجم این بود که طرف مقابلم اهل جبهه رفتن باشد تا اینکه آقا مرتضی به خواستگاری‌ام آمد. کل صحبت ایشان در این دو مسئله خلاصه می‌شد: «تا زمانی که جنگ است باید بنده در جبهه حضور داشته باشم» و شرط دوم ایشان این بود که «قبول داشته باشم همراه شدنم با او ممکن است شهادت، اسارت یا جانبازی در پی داشته باشد.» بنده هم عاشق این مدل زندگی بودم و سریع به ایشان جواب مثبت دادم.

یعنی با وجود اینکه احتمال شهادت یا جانبازی‌اش می‌رفت حاضر شدید با ایشان ازدواج کنید؟

باید بگویم اگر همسر آقا مرتضی نمی‌شدم، حاضر بودم به آسایشگاه‌ها بروم و خودم پیشنهاد ازدواج با جانبازان را بدهم.

مراسم عقد و ازدواج‌تان چطور برگزار شد؟

آقا مرتضی بسیار ساده‌زیست و دست و دلباز بود. وقتی متوجه می‌شد کسی نیازمند است با همان حقوقی که داشت سریع به فرد نیازمند کمک می‌کرد. مخالف تجمل‌گرایی هم بود برای همین مراسم عقد و ازدواجمان در سال ۱۳۶۴ در نهایت سادگی در حد یک مهمانی برگزار شد. کل خرید ازدواجمان در خرید حلقه برای هر دو خلاصه شد. درباره نماز خواندن‌هایش بگویم که ایشان آنقدر مؤمن و معتقد بود که وقتی به نماز می‌ایستاد تا موقعی که آن حالت ارتباط زیبا را با خدا داشت من فقط نگاهش می‌کردم و اشک می‌ریختم. غبطه و حسرت می‌خوردم که ایشان چه رابطه خوبی با پروردگار خود دارد.

وقتی می‌گویند انسان با ازدواج کردن کامل می‌شود درست است. واقعاً نیمه کامل شدن من حاجی بود و دوست نداشتم به این زودی ایشان را از دست بدهم آنقدر که همسرم در رشد و تعالی بنده مؤثر بود. الان با افتخار می‌گویم من هرچه دارم از حاجی دارم.

حاصل زندگی مشترکتان با جانباز ترابی چند فرزند است؟

بنده از سال ۶۴ تا فروردین ۹۹ به مدت ۳۵ سال با آقا مرتضی زندگی کردم که حاصل زندگی مشترکمان چهار فرزند است. سه دختر که دو تای آنها ازدواج کردند و فرزند آخرم پسر است که ۱۳ سال سن دارد.

بعد از ازدواج، همسرتان چه مدت در جبهه بودند؟

آقا مرتضی وقتی شاغل شد با آنکه شغلش حساس بود و به ایشان اجازه رفتن به جبهه نمی‌دادند، دست بردار نبود و روحیاتش با پشت جبهه ماندن سازگاری نداشت. بنابراین برای حضور مجدد مجبور شد از کارش استعفا کند و به جبهه برود.

آقا مرتضی فرمانده بسیج محله بود. با جوان‌ترها خیلی ارتباط داشت. اکثر بچه‌های بسیجی آن محله همه اهل جبهه و جنگ بودند و از پایگاه آنها که پایگاه امام رضا(ع) واقع در نازی‌آباد بود خیلی‌ها به شهادت رسیدند. زمانی که همسرم مجروح شد و در بیمارستان چمران بستری بود مادر یکی از همین بچه‌های شهید پایگاه به من گفت: «خوش به حالت، بچه‌های ما که رفتند برنگشتند ولی حداقل مال شما برگشت.» آقا مرتضی حضور ۳۶ ماهه در جبهه داشت. آخرین بار در ۲۵ بهمن ماه ۶۵ در منطقه عملیاتی کربلای ۵ در شلمچه شرکت داشت که ۱۶ اسفندماه در همین عملیات یکی از پاهایش به شدت مجروح شد.

نحوه مجروحیت آقا مرتضی به چه صورت بود؟

خود حاج مرتضی اینطور برایم تعریف کرد: «در عملیات کربلای ۵ آرپی‌جی‌زن بودم. گلوله اولی را که به سمت دشمن شلیک کردم و داشتم آماده شلیک بعدی می‌شدم انگار یکی به من گفت سریع پا شو و من را از جایم بلند کرد. ناگهان متوجه شدم سرم از سوی دشمن نشانه گرفته شده است که اگر پا نمی‌شدم حتماً سرم در اثر اصابت گلوله دشمن می‌رفت. وقتی به خود آمدم دیدم گلوله به پایم خورده است و پایم جدا شده و در آسمان رهاست.»

با تکی که دشمن می‌زند رزمندگان مجبور به عقب‌نشینی می‌شوند. همسرم بین اجساد شهدای ایرانی و عراقی باقی می‌ماند تا اینکه شب رزمندگان حین عملیات دیگری وارد منطقه می‌شوند و اجساد شهدا و همسرم را با مصیبتی بدون برانکارد از کانال تنگه منطقه عبور می‌دهند و به عقب می‌رسانند. عمر حاجی به دنیا بود که با این همه خونریزی بین اجساد شهدا زنده ماند. حاجی به من می‌گفت: «آنقدر در درگاه خداوند زاری کردید که شهادت نصیبم نشد.»

> در دو سال و نیم اخیر تنگی نفس حاجی خیلی شدید شده بود و به سختی نفس می‌کشید. حنجره‌اش از بین رفته بود. غذا هم به راحتی نمی‌توانست بخورد. حتی آب هم نمی‌توانست بنوشد. بچه‌هایم لحظه به لحظه شاهد بد حال شدن پدرشان بودند تا اینکه همسرم جلوی چشم فرزندانش ذره ذره آب شد و به دوستان شهیدش پیوست

فکر می‌کردید با این همه دلبستگی که به همسرتان داشتید او را دوباره زنده ببینید؟

هنگامی که مارش عملیات کربلای ۵ در رادیو نواخته شد من دلشوره عجیبی داشتم. با دختر دو ماهه‌ام در اتاق تنها بودم و در حال ذکر و دعا برای سلامتی رزمندگان بودم که در عالم خود دیدم در اتاق باز شد و آقا مرتضی با همان لباس رزمنده وارد شد. چون ایشان با همان سن کم معتمد محله بود و حاجی صدایش می‌کردند، من هم از همان ابتدای زندگی‌ام ایشان را حاجی صدا می‌کردم. گفتم: «حاجی شمایید، خیلی دلم شور شما را می‌زد.» گفت: «آمدم دخترم سمانه را ببینم و خداحافظی کنم و بروم» و سفارشی هم به شما دارم: «خودتان و دخترم همیشه در مسیر ولایت پایدار بمانید.» یکهو به خودم آمدم دیدم آقا مرتضی در کنار ما نیست. آن لحظه دلم شکست. با گریه از خدا خواستم حاجی من را برگرداند. حتی اگر شده بی‌دست و پا هم باشد ولی فقط زنده برگردد. تا اینکه دو روز بعد از برادرشوهرم شنیدم حاجی مجروح شده است.

مشکلات مجروحیت حاجی به چه صورت بود؟ آن موقع متوجه مجروحیت شیمیایی ایشان شده بودید؟

آن موقع بیشتر ما درگیر مشکلات جراحی پای حاجی بودیم و اصلاً به شیمیایی شدن ایشان فکر نمی‌کردیم. حاجی به مدت شش ماه در بیمارستان چمران بستری بود. پزشکان به ما گفتند ۹۹ درصد پای ایشان قطع خواهد شد ولی ما تلاش خود را می‌کنیم شاید بشود کاری کرد. تا اینکه بعد از گذشت شش ماه از بستری شدنش یک روز دکتر متخصص استخوان به ما گفت در بحث پزشکی معجزه شده است و ما فکر نمی‌کردیم در سن ۲۶ سالگی استخوان ایشان دوباره رشد داشته باشد. چهار عمل سنگین هشت ساعته روی پای حاجی انجام دادند تا اینکه بتوانند او را راه بیندازند که در عمل اول تا پایش را روی زمین گذاشت استخوان پایش شکست. با عمل‌های بعدی و قرار دادن پلاتین در پای حاجی هشت سانت پای او از پای راستش کوتاه‌تر شد. به خاطر کوتاهی پا دردسرهای حاجی دوباره شروع شد. از دیسک کمر گرفته تا دیگر مشکلات.

غیر از مشکل پا و مصدومیت شیمیایی، جانباز ترابی مجروحیت دیگری هم داشت؟

حاجی ۱۲۰ ترکش در بدن داشت و این ترکش‌ها روی عصب دست و پاهایش تأثیر گذاشته بود. به دلیل عفونت و جراحاتی که داشت نمی‌گذاشتند فرزندش او را ببیند. وقتی پدرم این وضعیت را دید طاقت نیاورد و عصبانی شد و گفت: «مجروح را با تختش بدهید به خانه ببریم لااقل دخترش بتواند بابای خودش را ببیند.»

بعد از مشکلات پای حاجی مشکلات شیمیایی ایشان شروع شد. مدام رگ‌های حاجی خون لختگی می‌داد و برای رگ‌های قلبش مشکل ایجاد می‌شد. ما فکر می‌کردیم به خاطر مصرف داروهاست در صورتی که از اثرات شیمیایی در زمان جنگ بود. این اواخر هم مشکل تنفسی و ناراحتی حنجره‌اش هم به دردهای او اضافه شده بود و به شدت اذیتش می‌کرد. با تستی که از او گرفتند متوجه شدیم ایشان شیمیایی هم شده است. به من گفتند باید بروید منطقه احراز شیمیایی ایشان را بگیرید. من رفتم تاریخ عملیات و منطقه و روزهایی را که حاجی آنجا بودند پیگیر شدم تا اینکه ثابت شد در آن تاریخ، منطقه آلوده به مواد شیمیایی بوده است اما چون حاجی احراز نداشت درصد شیمیایی به او تعلق نگرفت. برای همین مسئله شیمیایی آقا مرتضی به صورت مظلومانه باقی ماند و او را به مسیر شهادت ختم داد. گزارشات پزشکی حاجی با همان جانبازی ۲۵درصدی باقی ماند. از طرفی هم هر وقت بنده از طرف بنیاد پیگیر پرونده‌اش می‌شدم خودش با من مخالفت می‌کرد و می‌گفت: «من برای بنیاد به جبهه نرفتم. با خدا معامله کردم و نمی‌خواهم هیچ کس را در این معامله شرکت دهم.»

فرزندانتان با وضعیت جانبازی پدرشان چطور کنار آمدند؟

در دو سال و نیم اخیر تنگی نفس حاجی خیلی شدید شده بود و به سختی نفس می‌کشید. حنجره‌اش از بین رفته بود. غذا هم به راحتی نمی‌توانست بخورد. حتی آب هم نمی‌توانست بنوشد. بچه‌هایم لحظه به لحظه شاهد بد حال شدن پدرشان بودند تا اینکه همسرم جلوی چشم فرزندانش ذره ذره آب شد و به دوستان شهیدش پیوست. این موضوع بیشتر برای پسر ۱۳ ساله‌ام سخت تمام شد. خیلی برای پدرش گریه و بی‌تابی می‌کرد. یک روز پسرم برگشت به من گفت: «مامان من دیگه برای بابا گریه نمی‌کنم. چون بابا در خواب به من گفت من همیشه همراه تو هستم. چرا تو اینقدر برای من ناراحتی می‌کنی؟»

جانباز ترابی نفر سمت چپ

یادکرد

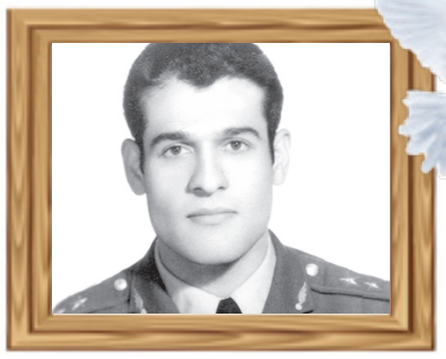

یادکردی از اولین شهید نیروی هوایی پس از پیروزی انقلاب

نگوییم کودتای نوژه!

■ علیرضا محمدی

۱۸تیرماه ۱۳۵۸سالروز شکست طرح کودتایی است که قرار بود از پایگاه هوایی شهید نوژه رقم بخورد و انقلاب اسلامی نوپای ایران را با تهدید مواجه کند. بر همین اساس، مدت‌هاست به اشتباه نام کودتای «نقاب» را به عنوان کودتای نوژه عنوان می‌کنند که این موضوع در سال‌های گذشته، مورد اعتراض خانواده و همرزمان شهید نوژه قرار گرفته است. به مناسبت قرار داشتن در سالروز شکست کودتای نقاب، مروری کوتاه بر زندگی شهید «خلبان محمد نوژه» اولین شهید نیروی هوایی پس از پیروزی انقلاب اسلامی می‌اندازیم.

■ **شهید فیلم «چ»**

آنهایی که فیلم «چ» ساخته ابراهیم حاتمی‌کیا را دیده‌اند، صحنه‌ای را به یاد می‌آورند که یکی از جنگنده‌های کشورمان در مانور هوایی برای ترساندن ضد انقلاب محاصره‌کننده پاوه شرکت می‌کند، اما ناگهان با دفاع ضد هوایی گروهک‌ها مواجه می‌شود و سقوط می‌کند.

خلبان این جنگنده «محمد نوژه» متولد هشتم فروردین ماه ۱۳۲۴ در تهران بود. مشهدی اکبر، پدر محمد، آدم دیندار و مذهبی بود. به همین دلیل محمد را از همان کودکی با نماز و روزه و واجبات آشنا کرد و همزمان، حواسش به درس و تحصیل محمد هم بود. بنابراین شرایط را فراهم کرد و محمد توانست تحصیلاتش را تا حد دیپلم ادامه دهد و چون علاقه به شغل نظامی داشت، به جای آنکه سربازی برود، سال ۴۲ به استخدام ارتش درآمد.

■ **نیروی هوایی**

از اواسط دهه ۴۰ نیروی هوایی ایران با خرید هواپیمای جنگنده جدید دچار تحول بسیاری شد. آن روزها حضور در یگان تقویت شده هوایی کشور، مورد استقبال بسیاری از جوان‌ها قرار گرفت و محمد هم یکی از آنها بود. پرواز را دوست داشت و داوطلبانه از نیروی زمینی به هوایی انتقال یافت و پس از طی آموزش‌های نظامی و موفقیت در آزمون‌های زبان انگلیسی، اولین قدم‌ها برای گذراندن دوره‌های خلبانی را برداشت.

اواسط تابستان سال ۱۳۴۹ محمد نوژه به آن حد از قابلیت رسیده بود که برای تکمیل دوره خلبانی و پرواز با هواپیماهای پیشرفته جت شکاری، به هنگ آموزشی ۳۸ پایگاه هوایی «لاردو» ایالت تگزاس کشور امریکا اعزام شود.

آنجا او توانست پس از گذراندن دوره‌های تکمیلی پرواز و طی دوره سامانه کنترل اسلحه، پرواز با هواپیماهای تی- ۴۱، تی- ۶، تی- ۳۷ و تی- ۳۸ را به مدت ۵۵ هفته طی کند و با دریافت نشان خلبانی در تاریخ ۱۳۵۱/۵/۲۰ به ایران برگردد.

محمد که یکی از خلبان‌های نخبه نیروی هوایی بود، در شهریورماه ۱۳۵۷ یعنی چند ماه پیش از پیروزی انقلاب، به پایگاه سوم شکاری همدان انتقال یافت.

این همان پایگاهی بود که یک سال بعد با شهادت محمد در عملیات پاوه، برای همیشه به اسم او نامگذاری شد.

وی در آنجا با هواپیمای اف- ۴ (موسوم به فانتوم) پرواز می‌کرد و روز شهادتش هم همین جنگنده، وسیله اوج گرفتن محمد تا شهادت را فراهم آورد.

■ **مرداد پرحادثه**

تابستان ۱۳۵۸ در حالی آغاز شد که اخبار ناگواری از کردستان به گوش می‌رسید. تیرماه همین سال ماجرای سر بریدن پاسدارهای بومی در مریوان پیش آمد و از اواسط مردادماه هم زمزمه‌های حمله ضد انقلاب به پاوه در محافل خبری کشور پیچید. پاوه موقعیت سوق‌الجیشی در کردستان داشت و در صورت سقوط آن ضد انقلاب دست برتر را در مناقشه کردستان به دست می‌آورد. از این رو از سوم مردادماه، تحرکات ضد انقلاب شدت گرفت و منجر به محاصره درآمدن نیروهای مدافع انقلابی پاوه شد.

نهایتاً روز ۲۵ مردادماه محمد نوژه و کابین عقبش خلبان بشیر موسوی مأموریت می‌یابند برای کمک به نیروهای انقلابی به پاوه بروند.

در آن زمان تصور درستی از توان نظامی ضد انقلاب وجود نداشت. تصور می‌شد آنها چند صد نفر چریک با سلاح‌های سبک و نهایتاً نیمه سبک باشند، اما در حقیقت ضدانقلاب با تسلیحاتی که عراق بعثی در اختیارش گذاشته بود، بسیار توانمند و مجهز شده بود.

به هر روی محمد و بشیر به منطقه می‌روند و پس از انجام عملیات به گشت‌زنی می‌پردازند که ناگهان با پدافند ضد هوایی گروهک‌ها روبه‌رو می‌شوند.

با اصابت چند گلوله به جنگنده تحت کنترل محمد، یکی از دست‌هایش قطع می‌شود و او توان کنترل فانتوم را از دست می‌دهد. نهایتاً جنگنده در منطقه قشلاق بین پاوه و روانسر سقوط می‌کند و در حالی که سرگرد خلبان محمد نوژه روزه بود با خون خویش افطار می‌کند و به همراه بشیر موسوی به ملکوت اعلی پر می‌کشند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۹۶۹

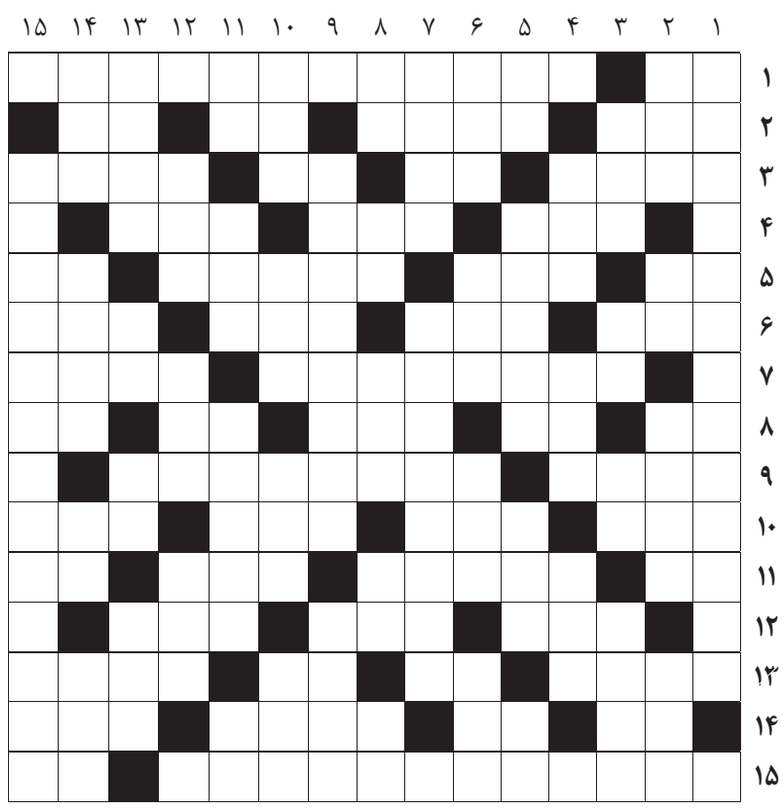

از راست به چپ

■ ۱ـ فلز سرچشمه- دانشمند بلژیکی خالق موریانه ■ ۲- گاو تبتی- اسب سیاه- خودنمایی بیجا- رنگ مو ■ ۳ـ ارسی‌دوز- جدید- سرای مهر- با نام دیوید، فیلسوف انگلیسی قرن هجدهم ■ ۴ـ اسب تیزرو- صدای مهیب- جنس زمین فوتبال ■ ۵- صدای قمری- جزیره شطرنج- الهه خورشید ایران باستان- از مصالح ساختمانی ■ ۶- زمان مرگ- دوات- شهر نیروگاهی مازندران- جزیره زادگاه ناپلئون ■ ۷ـ کاروان شادی- شیخ‌نشینی در خلیج فارس ■ ۸ـ مزه ناخوشایند- انتها- سگ ماده- کجاست- اثر ماتیسن ■ ۹- آتشگیره- سلول‌شناسی ■ ۱۰ـ کنده‌کاری- کشک سیاه- خس خس سینه- سازمان بین‌المللی هواشناسی ■ ۱۱ـ مساوی- پرستاری از بیمار- گمراهی- شکم‌بند طبی ■ ۱۲- وحشت- سبزی ترشی- درخت آبنوس ■ ۱۳ـ رود تایلند- کافی- عدد اول- پرتکلم‌ترین زبان دنیا ■ ۱۴ – همراه پت- پرده حصیری- برکشیدن شمشیر- رحمدلی ■ ۱۵ـ کنایه از استوار کردن- محکم کردن

از بالا به پایین

■ ۱ـ سلول گیاهی ■ ۲ـ سازمان آزادیبخش فلسطین- دارچین هندی- مرغ شکاری- مقدار بسیار کم ■ ۳ـ یک حرف و سه حرف- طایفه کریمخان- بغل- لکنت زبان ■ ۴- از گناهان کبیره- ماده بیهوشی- نیمسال تحصیلی ■ ۵- گشوده- هواپیمای قدیمی- آهو و بز نر- رگ خواب ■ ۶ـ بیخ آستین- راهب بودایی- غذای تزریقی- سرکشی ■ ۷- خدای یهود- بندری در کانادا! ■ ۸ـ زهر- شهر بی دفاع- مخترع ماشین بخار- نقش تئاتری- همراه ناله ■ ۹ـ جانور غول‌پیکر دوران دوم زمین‌شناسی- گیاهی زینتی با گل‌های سرخ، بنفش، یا سفید ■ ۱۰ـ چاق- حرکتی در فوتبال برای تصاحب توپ- از بت‌ها- کوهان بلند ■ ۱۱ـ درخت انگور- علف خوردن دام- وسیله‌ای برای اندازه‌گیری قطر لوله ■ ۱۲- پرنده سعادت- عدسی محدب- زنبور کارتونی ■ ۱۳- سمت راست- تکرارش آوای فاخته است- از اقمار مشتری- نوعی چرم ■ ۱۴ـ نمو کردن- آنفلوانزا- صدای اردک- تصویر؛ شکل ■ ۱۵- قهرمان لیگ قهرمانان اروپا در سال‌های ۱۹۶۸، ۱۹۹۹ و ۲۰۰۸

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۲	۷							
			۴				۹	
۳							۸	۲
				۷	۱			
۵	۸	۴			۲			
						۶		۸
		۲		۵				
						۷	۴	۳
	۹	۶		۸				

جدول کلمات متقاطع
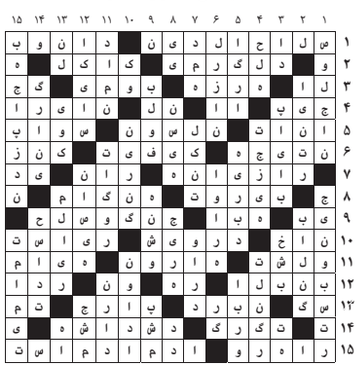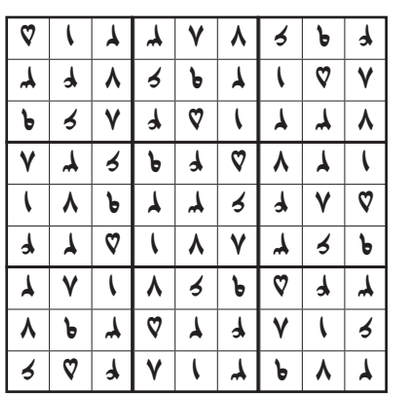
پاسخ جدول شماره ۵۹۶۸